مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۲۰ ، تابستان ۱۳۹۹جلد۲، ص۱۷۲-۱۵۹
http://www.jhss.ir

برداشت از مفهوم قدرت در نظر میشل فوکو و ماکس وبر

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال ششم)
شماره ۲۰ / تابستان ۱۳۹۹ / ص ۱۷۲-۱۵۹

میر امین تاج زاده[1]

[1]کارشناسی ارشد جمعیت شناسی دانشگاه علامه طباطبایی
نویسنده مسئول:

میر امین تاج زاده

چکیده

این پژوهش به آراء وبر و فوکو درباره اقتدار و مشروعیت قدرت می‌پردازد و تأثیر نظریات وبر درباره دیوانسالاری و عقلانیت ابزاری بر برداشت فوکو از مفهوم قدرت را مورد بررسی قرار می‌دهد. فوکو با رویگردانی از دیدگاه‌های مرسوم، قدرت را نه صرفاً در ارتباط با سازوکارهای ساختارهای رسمی یا در چارچوبی صرفاً سیاسی بلکه در همه حوزه،های اجتماعی، گسترده می‌داند. وی در پی راهی تجربی‌تر، دارای ارتباط نزدیک‌تر با وضعیت جاری و متضمن رابطه بیشتر بین نظریه و عمل برای رسیدن به اقتصاد جدید روابط قدرت است و این راه را اتخاذ اشکال مقاومت در برابر انواع قدرت به عنوان نقطه عزیمت معرفی می‌کند. فوکو با در نظر داشتن رابطه قدرت، دانش و پیکر انسان، به طرح این مسئله می‌پردازد که چگونه انسان‌ها به واسطه قرار گرفتن در شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به سوژه و ابژه بدل می‌شوند؛ از این رو با بحث از مسائلی مانند زندان، مجازات، بیمارستان و مدرسه درصدد پیگیری فنون جدید قدرت در عصر مدرن بر می‌آید.

واژگان کلیدی

قدرت، دانش، اقتدار، میشل فوکو، ماکس وبر

مقدمه و بیان مساله

میشل فوکو[1] (۱۹۲۶- ۱۹۸۴) از جمله تاثیرگذارترین نظریه پردازان در نیمه دوم قرن بیستم است. از آنجا که فوکو دائم جهت گیری فکری خود را تغییر می داد و تحت تاثیر سنت های فکری گوناگون قرار گرفت، به عنوان متفکری "کثیر الوجه" شناخته شده است. از این رو، فوکو را نمی توان متفکری با حوزه فکری خاص دانست و در نتیجه، افکار او را در زمینه ای خاص مورد توجه قرار داد. در طول چند دهه گذشته، تئوری پردازی فوکو درباره ماهیت و عملکرد قدرت مناظره ها و مجادله های بیشماری را موجب شده است. بازتاب این مجادلات در رابطه با آن چه که فوکو "تبارشناسی"[2] قدرت می خواند، ارائه دیدگاه ها و تحلیل هایی است که همچنان ادامه یافته است.(Fraser, 1994: 133). فوکو با نگرش بدیع خود حوزه ای از تحقیق و مسئله پردازی را درباره ابعاد و زوایای قدرت گشود که می توان از آن به چرخشی جدی در مطالعه قدرت یاد کرد.

قدرت، یکی از عام ترین مفاهیم در علوم انسانی و اجتماعی است و شاید دلیل این عام بودن، حضور همیشگی اش در روابط اجتماعی و انسانی باشد. قدرت، ذاتی روابط اجتماعی است و جامعه به واسطه آن به سامان می شود. در نگرش سیاسی و فلسفی عمومی معاصر، قدرت همواره معادل حکومت تلقی می شود و حکومت، تنها صاحب امتیاز قدرت به حساب می آید و مردم فاقد آن هستند. بر پایه این نگرش، کشمکش اصلی در جوامع، تضاد بین فرادستان "صاحبان قدرت" و فرو دستان "افراد فاقد قدرت" می باشد، بنابراین، در این دیدگاه، چالش اصلی عبارت است از تلاش فرودستان در جهت به دست گرفتن تمام یا بخشی از قدرت و در پی آن رسیدن به رهایی و آزادی، اما فوکو این برداشت از قدرت را نوعی توهم می داند و اظهار می دارد، نباید قدرت را به عنوان امتیازی که تصاحب و تملک می شود در نظر گرفت، بلکه باید آن را به منزله شبکه ای از مناسبات دانست که همواره در حال گسترش و فعالیت است. فوکو قدرت و مناسبات آن را در روابط میان شهروندان یا در مرز میان طبقات اجتماعی نمی بیند، بلکه آن را شبکه ای گسترده که تا اعماق جامعه پیش رفته است و همه افراد در این شبکه کم و بیش درگیرند، می داند. چه بالایی ها و چه پایینی ها!چه حاکمان و چه زیردستان، همگی در مسیر اعمال قدرتند. بر همین مبنا، فوکو از ما می خواهد که در توصیف اثرات قدرت از به کار بردن واژه های منفی، دست برداریم. یعنی واژه هایی نظیر « قدرت طرد میکند» «جلوگیری و سانسور می کند« »سرکوب می کند» و... مبین مناسبات قدرت نیست و در واقع به عقیده وی « قدرت تولید می کند». به طور کلی میشل فوکو، این اندیشمند فرامدرن نقشی تعیین کننده در طرح ادبیات مربوط به قدرت دارد.

می توان تأثیرات نظریات ماکس وبر[3] درباره دیوان سالاری و عقلانیت ابزاری را در آثار فوکو مشاهده کرد مثلاً، تأکید فوکو بر جامعهٔ انضباطی می تواند یادآور تعبیر "قفس آهنین" وبر باشد، هرچند در زمینه ای متفاوت و گسترده تر تحلیل شده است. تحلیل وبر ازبوروکراسی، توصیفی معقول و قانونی از سازمان های اقتصادی و سیاسی، است. ویژگی های رسمی و تحلیلی انضباط بوروکراتیک در مطالعات وبر درباره ی ارتش،

[1] Michel Foucault
[2] Genealogy
[3] Max Weber

کلیسا، دانشگاه و حزب سیاسی و سازمان های اکتشافی علوم اجتماعی، ترسیم شده است. اما کار وبر باید با کارهای فوکو (مطالعه ی بیمارستان، زندان و مدرسه) و مارکس (گزارش سیستم های کارخانه ای) تکمیل شود. نظریه صوری وبر درباره ی بوروکراسی نیازمند این است که با تاریخ انضباط کارخانه و سپس هم پوشانی با انضباط زندان و نهایتا با انضباط بروکراتیک، تکمیل شود. از این رو ما با فوکو و مارکس به وبر بازمی گردیم.

با توجه به این اوصاف، پژوهش حاضر سعی در حلاجی و بررسی جایگاه مفهوم قدرت در اندیشه میشل فوکو و ماکس وبر را دارد که به بحث قدرت و اقتدار به شکل علمی و مدون پرداخته اند.

روش پژوهش:

پژوهش حاضر از نوع پژوهش اسنادی و با روش تحلیل نظری-تطبیقی انجام شده است. نگارنده تلاش کرده با بررسی موشکافانه در نظریات ماکس وبر و میشل فوکو به استخراج و فهم مفهوم قدرت و اقتدار در اندیشه آنها نائل آید.

قدرت[۴] و اقتدار[۵] از دیدگاه وبر:

وبر از نخستین جامعه شناسانی است که به بحث قدرت و اقتدار به شکل علمی پرداخته است. وی قدرت را با مولفه ی زور توضیح می دهد و عامل لازم بری بقای آن را مشروعیت ذکر می کند آنچنان که بدون حداقلی از مشروعیت هیچ قدرتی پردوام نخواهد بود. قدرت مشروع قدرتی است که از سوگیری هایش استقبال می شود، رهنمودهایش مورد موافقت قرار می گیرد و یا دست کم مخاطبانش از آن تبعیت می کنند. این تمکین ارادی یک وجه قانونی و اخلاق جمعی به قدرت می دهد که سلطه گر و تحت سلطه را در یک رابطه دوجانبه قرار می دهد. وی معتقد است اقتدار متضمن تمایل بی قید و شرط زیردست به اطاعت است(وبر، ۱۹۶۸: ۴۵-۳۷). به عبارت دیگر، قدرت از بالا به پایین است؛ در حالی که اقتدار از جهت پایین به بالا برخوردار بوده و این زیردستان هستند که با پذیرش اختیار و طاعت از آن به قدرت افراد فرادست مشروعیت می بخشند(رستمی، ۱۳۸۲).

تعریف وبر از قدرت نقطه آغازی برای کار سایر جامعه شناسان بوده است. به نظر وبر قدرت توانایی یک فرد یا گروه در دستیابی به اهدافشان زمانی که دیگران تلاش دارند مانع از تحقق آن شوند گفته می شود(www.sociologytwynham.com).

[4] Authority
[5] Power

اقتدار مشروع[6] در دیدگاه وبر

واژه مشروعیت[7] دارای ریشه لاتین و به معنی قانون گرفته شده است، ولی دامنه وسیع تری از قانون دارد، زیرا امر مشروع باید منطبق با نظر مردم و عدالت و انصاف باشد(حاجیانی و پاک سرشت، ۱۳۸۷: ۵۱).

وبر قدرت را به دو نوع اقتدار(authoritative) و اجبار(coercive) تقسیم میکند. اقتدار اعمال قدرتی است که مشروع به نظر میرسد. از آنجایی که این نوع قدرت مشروع به نظر میرسد کسانی که در معرض آن قرار دارند آن را با رضایت قبول دارند. برعکس، اجبار در جایی رخ میدهد که زور وجود داشته باشد: شما فردی را مخالف خواسته اش وادار به کاری میکنید. بر خلاف اجبار، اقتدار زوری نیست. از همین رو، وبر سه نوع اقتدار را نام می برد:

۱- اقتدار کاریزمایی: که بر اساس جاذبه ی شخصی و یا فره ایزدی فرد بوده و در رابطه میان رهبر و پیروان آشکار است. دستورات اینگونه رهبران بی چون و چرا به وسیله پیروان اطاعت می شود.
۲- اقتدار سنتی: این نوع اقتدار در نظام های خویشاوندی پدرتباری که حقوق پدر پس از مرگ به فرزند ذکور ارشد انتقال پیدا می کند(مانند نظام پاتریمونیال[8]) مشاهده می شود. افراد از این گونه اقتدار اساسا به علت رسم[9] و یا "سنت"[10] اطاعت می کنند. بعضی سازمان ها، به ویژه سازمان های کوچک ویژگی های اقتدار سنتی را به این مفهوم نشان می دهند.
۳- اقتدار عقلانی-قانونی- این نوع اقتدار ناشی از قواعد و هنجارهای قانونی ست. به افرادی که در سلسله مراتب اقتدار سازمان قرار دارند به وسیله افراد بالاتر و مقرراتی که حاکم بر هر موقعیت یا نقش خاص است حقوق و اختیاراتی داده می شود. حکومت به وسیله افرادی که انتخاب یا منصوب گردیده اند اداره می شود و موقعیت و نقش آنها حق اعمال اقتدار بر زیردستان را به آنها می دهد(صبوری،۱۳۸۸: ۱۸۸).

اگرحکم رانان نتوانند تسلط خود را به یکی از سه طریق یاد شده توجیه کنند، وسایل نابودی شان فراهم شده و در صورت تداوم مشروعیت نداشتن ممکن است سرنگون شوند و نوع اقتدار عوض شود.

بر اساس آنچه وبر بیان کرده، مشروعیت سنتی ممکن است وراثتی باشد، مانند مشروعیت سلطنت در یک خانواده معین و ممکن است بر اساس آداب و رسوم قبیله ای باشد؛ مثل آنچه در بین عشایر مرسوم است که بزرگ قبیله حاکم قبیله باشد. مشروعیت کاریزماتیک ناشی از استعدادها و قابلیت های فرد است که قضاوت عمومی جامعه بر این قرار می گیرد که کاریزما (کسی که محبوب مردم شده است)، حق اقتدار و اعمال

---

[6] legitimate
[7] legitimation
[8] Patrimonial
[9] custom
[10] Tradition

حاکمیت دارد. مشروعیت عقلانی-قانونی ناشی از پیشرفت جامعه مدنی است که با سازوکارهای انتخاباتی و آرای اکثریت تحقق می یابد(ولدبیگی، ۱۳۸۹: ۵۵).

برخی صاحب نظران با مدد جستن از دیدگاه ماکس وبر در باب مشروعیت چنین می گویند: "قدرت برای آنکه بتواند ثبات و تداوم حاصل کند، باید به وسیله ی اصول و قواعد، ایجاد هنجارهای لازم و رسم خطوط رفتاری توجیه شده و مشروعیت یابد. درست است که قدرت در آغاز تولد خود قاعدتا بر مبنای زور یا سایر فنون تسلط بوجود می آید، ولی آویختن به دامان حقوق و تمسک به قواعد و نظامات ناگزیر است. پس قدرت در مرحله سلطه گری از کلیه وسایل و ابزارهای عملی استفاده می کند و در این روند قاعده و قانون نمی شناسد. ولی تسلط صرف موقتی و ناپایدار هدف نهایی قدرت نیست، بلکه در آخرین تحلیل می خواهد"استقرار نهایی" یابد. استقرار زمانی تحقق پذیر است که قدرت بتواند برای خود "حقانیت" یا "پذیرش اجتماعی" دست و پا کند، لذا تداوم این استقرار و نهایی شدن آن یکی از عوامل حقانیت بوده و ایجاب می کند که قدرت در قالب حقوق شکل بگیرد و قوام یابد. بنابراین، قدرت در فرآیند استقرار، خود به خود به سوی حقوقی کردن عملکردهای خود پیش می رود و ضمن تحمیل قواعد رفتاری بر فرمانروایان، چاره ای ندارد جز آنکه محدودیت هایی را که ناشی از طبع نظم آفرین حقوق است، تحمل کند. پس، حقوق چه فطری ، چه موضوعه، هم ابزار "حقانیت سازی" قدرت است و هم سدی برای جلوگیری از ترکتازی های آن(قاضی، ۱۳۸۱: ۲۴). این دیدگاه همان نظریه سیادت عقلانی-قانونی ماکس وبر در باب مشروعیت حکومت هاست.

مفهوم قدرت در اندیشه فوکو:

فوکو در آثار خود قدرت را در ارتباط با دانش در ملموس ترین ابعاد حیات فردی و جمعی به کار برد. از دیدگاه فوکو قدرت چیزی نیست که در مالکیت دولت، طبقه حاکمه و یا شخص حاکم باشد(دریفوس و رابینو، ۱۳۸۲: ۲۶). این درست نقطه مقابل نظریات پیشین درباره ی قدرت از جمله نظریات هابز و مارکس قرار می گیرد. لذا وی به صراحت بر لزوم بسط دامنه ی تعریف از قدرت تاکید دارد، به نظر وی تاکنون "تنها به شیوه های تفکری درباره ی قدرت دسترسی داشتیم که مبتنی بر الگوهای حقوقی بودند یعنی اینکه چه چیزی به قدرت مشروعیت می بخشد و یا این که به شیوه های تفکری درباره قدرت دسترسی داشتیم که مبتنی بر الگوهای نهادی بودند مثل این پرسش که دولت چیست؟

تحلیل بر حسب قدرت نباید حاکمیت دولت، شکل قانون یا وحدت فراگیر استیلا (یعنی استیلایی که فرد یا گروهی بر گروهی دیگر اعمال کنند) را به منزله ی داده های اولیه اصل قرار دهد، بلکه اینها فقط شکل های نهایی قدرتند(فوکو، ۱۳۸۴: ۱۰۷). قدرت بیش از هر چیز به منزله ی کثرت مناسبات نیرو است مناسباتی که ذاتی عرصه ای اند که در آن اعمال می شوند(همان، ۱۰۸). قدرت همه جا هست،البته همه جا حاضر بودن قدرت از آن رو نیست که قدرت این امتیاز را دارد که همه چیز را در زیر یکپارچه گی تزلزل ناپذیرش گرد آورد، بلکه از آن رو است که قدرت در هر لحظه و در هر نقطه، یا به عبارت بهتر در هر رابطه ای میان نقطه ای با نقطه ی دیگر تولید می شود. قدرت همه جا هست نه به این معنا که قدرت همه چیز را در بر می گیرد بلکه به این معنا که قدرت از همه جا می آید(همان: ۱۰۸). قدرت نهاد نیست، ساختار نیست، نوعی قدرتمندی نیست که برخی از آن برخوردار باشند؛ قدرت نامی است که به یک موقعیت استراتژیک پیچیده در جامعه ای معین اطلاق می

شود(همان:۱۰۹) و به طور کلی ویژگی های قدرت در منظومه فکری فوکو عبارتند از ۱-قدرت چیزی نیست که تصاحب شود، به دست آید یا تقسیم شود، چیزی که نگهداشته شود یا از دست بگریزد؛ قدرت از نقاط بیشمار و در بازی روابطی نابرابر و متغیر اعمال می شود؛ ۲- روابط قدرت در وضعیتی بیرونی نسبت به دیگر انواع روابط (روابط اقتصادی، روابط دانش و روابط جنسی) نیست، بلکه روابط قدرت درونی و ذاتی آنها است.۳- قدرت از پایین می آید(همان، ۱۰۹)، "باید به تحلیلی "صعودی" از قدرت اقدام نمائیم. یعنی از سازوکارهای بی نهایت کوچک آن که هر یک تاریخ خود، مسیر خود، شیوه و راه و رسم خود را دارد آغاز کنیم" (فوکو، فر انسانی یا شر شیطانی، ۱۳۷۰: ۳۳۵)؛ ۴- روابط قدرت نیت مند و در عین حال غیر سوبژه کتیواند(فوکو، ۱۳۸۴: ۱۱۰)، یعنی روابط قدرت از محاسبه ی هدف ها نشان دارد، اما محصول انتخاب یا تصمیم گیری نیست(میلر، ۱۳۸۴: ۲۴۹). بدین ترتیب قدرت و دانش در جهان مدرن متکی به هیچ منبع متعالی خدایی یا انسانی نیستند(برنز، ۱۳۸۴: ۱۰۴) و تحلیل قدرت نباید خود را به قدرت در سطح تصمیم یا نیت آگاهانه مقید سازد(فوکو، ۱۳۷۰: ۳۳۲)؛ ۵- هر آنجا که قدرت وجود دارد مقاومت هم وجود دارد و با این حال، یا به عبارت بهتر از همین رو، مقاومت هرگز در موقعیت بیرونی نسبت به قدرت نیست(فوکو، ۱۳۸۴، ۱۱۱) و قدرت در واقع برای برقراری خود نیازمند وجود شماری کثیر از نقاط مقاومت است(دریفوس و رابینو، ۱۳۸۲: ۲۶).

به گمان فوکو، قدرت به سان ظرفیتی برای عمل نیست که در دستان برخی افراد یا گروه ها متمرکز شده باشد. در عوض، قدرت نیروی چند ظرفیتی است که به واسطه مجموعه ای متکثر از شبکه های اجتماعی به حرکت در می آید. قدرت در سراسر جامعه پراکنده و منتشر شده است: قدرت می تواند به واسطه زندان یا بیمارستان روانی، یا به واسطه گفتمان های مختلف از قبیل روانپزشکی یا خبیث منتشر شود. همان گونه که فوکو می گوید، قدرت همه جا هست چون که از همه جا نشأت می گیرد. قدرت بیشتر به سان مجموعه استراتژی های پیش رونده و روابط به نظر می رسد تا وضعیت ابدی و پایداری از امور.

قدرت وضعیت استراتژیکی پیچیده:

قدرت مولد معرفت و دانش است و آن چه ما به عنوان درست و نادرست می شناسیم یعنی مفهوم حقیقت و خطا، دقیقاً در حوزه سیاسی شکل می گیرد. همانطور که قبلا ذکر شد؛ از دیدگاه فوکو، قدرت چیزی است که در مالکیت دولت، طبقه حاکم و یا شخص حاکم نیست، بر عکس قدرت یک استراتژی است؛ قدرت نه یک نهاد و نه یک ساختار بلکه " وضعیت استراتژیکی پیچیده " و "کثرت روابط میان نیروها" است. هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست ، و قدرت در واقع برای برقراری خود نیازمند وجود شمار کثیری از نقاط مقاومت است. به عبارت دیگر شبکه روابط قدرت در عین حال همواره با مجموعه ای از اشکال مقاومت است. بر طبق تحلیل فوکو " قدرت" تنها بر روی افراد آزاد و اعمال آن ها اعمال می شود و آنان را بر می انگیزد تا از میان گزینه های مختلف دست به انتخاب بزنند. از همین رو شرط وجود قدرت،رابطه مستمر آن با مبارزه، مقاومت و آزادی است .اما هر جا نافرمانی و مقاومت به پایان برسد، رابطه قدرت هم پایان می یابد(تلخیص از رابینو و دریفوس(فوکو)، ۱۳۸۲: ۲۵-۲۸). فوکو، در خصوص مفهوم قدرت، درک سلسله مراتبی ساده را رد می کند و معتقد است قدرت یک مفهوم ساده ابلاغی از بالا به پایین و دستوری نیست، بلکه در شبکه ای از روابط درهم پیچیده، ساری و جاری است. همان چیزی که ساختار جامعه را تعیین و آن را مشروع

می کند. قدرت در این مفهوم ریشه در لایه های مختلف تعاملات اجتماعی و زبانی(مفاهیم) دارد .به عبارت دیگر اعمال قدرت به شکل یک بردار خطی رو به پایین اجرا نمی شود بلکه به اصطلاح در یک ظرف گفتمانی شکل می پذیرد و معنی می یابد:در اندیشه فوکو "مساله قدرت" در همه جا جاری است، در نسبت ها و اهمیت یافتن مناسبت ها، در روابط و تعاملات زبانی و کلامی میان افراد، طبقات و گروه های اجتماعی که به روشها و منش های گوناگون ابراز می شود. به عبارت دیگر آنچه باعث بازتولید نظم موجود می شود، گره خورده با آن نظمی است که مجموعه مفاهیم را در خرد جمعی جامعه تولید می کند و مشروعیت می بخشد. فوکو در "اراده به دانستن" قدرت را پیش از هر چیز به منزله کثرت مناسبات نیرو درک می کند. مناسباتی که ذاتی عرصه ای هستند که در آن اعمال می شوند.

فوکو، شکل رادیکالی تصور ما از قدرت را دچار تغییر مفهوم کرد. بر پایه نظریات وی قدرت امری"بازدارنده" نیست، بلکه در دوران جدید قدرت از این شکل که ما را از انجام دادن چیزی منع کند فراتر رفته است. در مقابل فوکو معتقد است قدرت امری "مولد" است و قدرت هویت و ذهنیت را تولید می کند. به علاوه از نظر او قدرت صرفاً از یک منبع نشأت نمی گیرد و نمی توان فقط دولت یا طبقه حاکم را منشأ ایجاد قدرت دانست. قدرت در اندیشه فوکو به شکل مویرگی مفهوم سازی شده است. قدرت مانند خون در شبکه مویرگی بدن به هر نقطه ای می رسد و آن را تحت تأثیر قرار می دهد (لوکس، ۱۳۸۷: ۵۹).

مکانیزم های قدرت:

در "میکروفیزیک قدرت"، فوکو چهره های قدرت را بررسی می کند و به تحلیل قدرت می پردازد:

۱- قدرت به هیچ رو در یک مکان خاص وجود ندارد، بلکه در تمامی ساحات زندگی در جوامع مدرن ریشه دوانده است. به این مفهوم که نقطه مرکزی ندارد و برخلاف تصور نظریه پردازان مارکسیست-لنینیست به گونه یک هیرارشی از بالا به پایین تنظیم نمی شود. قدرت تمامی افراد جامعه را در برمی گیرد، و فرد، در واقع امر، محصول قدرت است.

۲- قدرت در اختیار درآورده نمی شود و اما، بر کوچک ترین عنصر جامعه اثرگذار است.

۳- قدرت نباید حتماً از روابط اقتصادی سربلند کند و آن را نمی توان در رابطه با خودمختاری و وابستگی درک کرد.

۴- همه چیز و همگان در مدار قدرت می چرخند، ساختارهای قدرت همواره پویا و سیال اند(M.Facult, 1985: 12).

اما مطالعه این خرده -فیزیک مستلزم آن است که قدرت اعمال شده در آن نه به منزله یک خاصیت، بلکه

به منزله یک استراتژی درنظر گرفته شود، و اثرهای استیلایی این قدرت نه به یک "تصاحب" بلکه به ترتیبات، مانورها، تاکتیک ها، تکنیک ها و عملکردها نسبت داده شود، مستلزم آن است که این قدرت را نه به منزله امتیازی که می توان از آن برخوردار شد، بلکه به منزله شبکه ای از مناسبات همواره در حال گسترش و فعالیت دید، مستلزم آن است که نیروی دائمی الگوی این قدرت دانسته شود و نه قراردادی که معامله ای را انجام می دهد یا فتحی که قلمرویی را تسخیر می کند. روی هم رفته باید پذیرفت که این قدرت اعمال می شود و نه تصاحب، و این قدرت "امتیاز" کسب شده یا حفظ شده طبقه حاکم نیست ، بلکه اثر و نتیجه کلی موقعیت های استراتژیک این طبقه است-اثری که موقعیت کسانی

که تحت سلطه اند آن را آشکار و گاه همراهی می کند. وانگهی این قدرت بر کسانی که آن را ندارند، صرفاً به منزله اجبار یا ممنوعیت اعمال نمی شود، بلکه این قدرت آنان را محاصره می کند و از طریق و از خلال آنان می گذرد، این قدرت بر آنان تکیه می کند، درست همان گونه که آنان نیز در مبارزه خود علیه قدرت، به نوبه خود بر چنگال هایی که قدرت بر آنان تکیه می کنند.این بدان معناست که این روابط تا اعماق جامعه پیش می رود، که این روابط در روابط میان دولت و شهروندان یا در مرز میان طبقات جا ندارد و این روابط صرفاً به بازتولید شکل کلی قانون یا دولت در سطح افراد، بدن ها، حرکت ها و رفتارها بسنده نمی کند، بدان معنا است که گرچه پیوستگی و تداوم وجود دارد(در حقیقت، این روابط بدین صورت و بر اساس سلسله کاملی از چرخ دنده های پیچیده مفصل بندی می شود) اما تشابه یا همتایی وجود ندارد، بلکه تمایز و ویژگی ساز و کار و شیوه وجود ندارد. سرانجام این که روابط تک معنایی نیستند، این روابط نقطه های بی شمار رویایی و کانون های بی ثباتی را که هر یک خطرهای خود را دارد تبیین می کنند، خطرهای درگیری، مبارزه و واژگونی دست کم موقتی مناسبات نیروها. پس واژگونی این "خرده قدرت ها" از قانون همه یا هیچ پیروی نمی کند ، این واژگونی یک بار برای همیشه با کنترل و نظارت نوین دستگاه ها یا با عملکردی نوین یا با تخریب نهادها به دست نمی آید، در عوض، هیچ یک از مقاطع معین این واژگونی در تاریخ ثبت نمی شود مگر با اثرهایی که این واژگونی بر تمامی شبکه ای که در آن گرفتار شده، می گذارد.(فوکو، ۱۳۷۸: ۳۹-۳۸).

پیدایش جامعه انضباطی:

با گسترش مکانیسم هـــای انضباطی،"جامعه انضباطی"پدیدار شد. از نگاه فوکو پیدایش جامعه انضباطی از لحاظ اقتصادی و ً با سه فراگرد کلی همراه بود. اولا از لحاظ اقتصادی و اجتماعی،تکنولوژی های قدرت انضباطی در زمانی شکل گرفتند که وقوع تحولاتی در جمعیت و در شیوه تولید، زمینه مناسبی برای گسترش تکنولوژی های اداره جمعیت و تأمین کارایی برای دستگاه های تولیدی فراهم آورده بود، تکنولوژی های انضباطی قدرت، در نتیجه فرآیند انباشت سرمایه را پرشتاب کردند. ثانیاً از لحاظ حقوقی و سیاسی تکنولوژی های انضباطی در درون ساختارهای حقوقی و سیاسی تعبیه شدند، در پس ظاهر برابری حقوقی، شبکه ای از قدرت های خرد و کوچک گسترش یافت. روابط قدرت، بنیاد این ظاهر حقوقی را تشکیل می دادند و ضامن اطاعت و فرمانبرداری بودند. ثالثاً از لحاظ علمی، با گسترش تکنولوژی های انضباطی، روابط متقابل میان اعمال قدرت و تشکیل دانش، افزایش یافت. نهادهای انضباطی دستگاه هایی بودند که در آن ها روش های گردآوری و ایجاد اطلاعات و دانش وسیله ای برای اعمال سلطه می شد.(رابینو و دریفوس: ۱۳۷۹: ۲۹)

جوامع انضباطی در تقابل با جوامع مدرن اولیه ای قرار دارند که حول محور تمرکز اقتدار در دستان حاکمان مطلق سازمان یافته بودند. در این جوامع، نظم اجتماعی را حاکم مطلقی حفظ می کرد که قدرت گرفتن یا بخشیدن حق حیات یا طلب اطاعت را داشت، قدرت حول سرکوب توان ساکت،سانسور یا انکار کردن؛ سازمان یافته است. برای مثال، در اروپای مدرن اولیه، قانون تجلی حاکمیت فرمانروای مطلق به حساب می آمد. تخطی از آن نیز به چالش کشیدن و حمله به حاکم مطلق بود. فرد مجرم با تعذیب مجازات می شد تا اقتدار حاکم مطلق اثبات شود. تعذیب بدن خاطیان روشی بود برای نمایش عمومی قدرت سرکوبگر و مطلق فرمانروا. در جامعه انضباطی، نظم از طریق تکنولوژی های کنترلی همچون

تفکیک فضا، مدیریت زمان، محبوس کردن، مراقبت و سیستم امتحان،که انسان ها را به منظور بهنجار ساختن رفتار اجتماعی دسته بندی می کنند، حفظ می شود. اگر نهاد نمونه در جوامع مبتنی بر قدرت مطلق پادشاه باشد در جامعه انضباطی، ارتش، کارخانه، بیمارستان و زندان است. حفظ نظم بیش از آن که توسط سلسله مراتبی از فرمانروا و فرمانبردار باشد، به وسیله دستگاهی از فنون و گفتمان انضباطی انجام می شود. قدرت در سامان انضباطی بیش از آن که به شکل سرکوب تجلی کند، در تولید سوژه ها یا خویشتن های اجتماعی نمود می یابد که حکم ابژه کنترل بهنجارساز را دارند. برای مثال، هدف محاکمات جرم شناختی مدرن، تنبیه بدن از طریق تعذیب نیست. بلکه بدن به وسیله دستگاه نامنظم مراقبت(مانند محافظان، مونیتورهای تلویزیونی، جداول زمانی زندان و فعالیت های محدود شده) تحت نظارت و مدیریت قرار دارد. وانگهی، هدف اصلی کنترل اجتماعی روان مجرمان است. فوکو از اعمال و گفتمان های جرم شناسانه ای سخن می گوید که«سوژه تبهکار» را به وجود می آورند، هویت شخصیتی که سرشت ذاتی روانی و اجتماعی اش او را به ارتکاب جرم وا می دارد. برساختن سوژه تبهکار، ایجاد مجموعه ای از تکنولوژی های کنترلی(مانند حبس، مراقبت و استراتژی های بازپروری) و متخصصان (قشضات، روسای زندان ها، مددکاران اجتماعی، اعطا کنندگان آزادی مشروط به زندانیان، روان شناسان) را که هدفشان بهنجار کردن رفتار فرد مجرم است، توجیه می کند. فوکو، منکر اهمیت اجتماعی قدرت سرکوبگر دولت یا قشر اجتماعی حاکم (مانند نخبگان اقتصادی یا قدرت روان) نیست. بلکه او اصرار دارد که تولید نظم اجتماعی مبتنی بر انضباط در زندان ها، بیمارستان ها، کارخانه ها، ارتش و مدارس برای جوامع معاصر غربی از اهمیت اساسی برخوردار است. این قدرت به اطاعت واداشتن نیست که این ساختارهای اجتماعی را ممکن ساخته است، بلکه نظم اجتماعی را مجموعه ای از استراتژی های برقرار کننده انضباط-از حبس تا سیستم های امتحان-به وجود می آورد، که هدفشان تنظیم رفتار از طریق تحمیل هنجارهای بهنجار بودن، سلامت، هوشمندی و تندرستی است(سیدمن، ۱۳۸۸: ۲۴۸-۲۴۹).

حبس در جامعه انضباطی:

منظور فوکو از جامعه انضباطی جامعه تحت انضباط یا کاملا ، انضباط یافته نیست، زیرا هیچ انضباط و قدرتی بدون مقاومت پیش نمی رود. منظور از جامعه انضباطی جامعه ای است که در آن مکانیسم های انضباط در سراسر پیکر جامعه پخش و منتشر می شوند. در این رابطه فوکو از «شبکه حبس» سخن می گوید: که درون آن زندان ها، موسسات خیریه، پرورشگاه ها، مراکز تربیت اخلاقی و ...قرار دارند. نظارت، مراقبت، ایجاد امنیت،کسب دانش و اطلاعات و منفرد سازی نیازمند دانش مربوط به تشخیص بهنجار و نابهنجار و مستلزم معاینه و نظارت است. در همین رابطه فوکو از «قدرت مشرف بر حیات»سخن گفته است. قدرت مشرف بر حیات دو بعد دارد:یکی اعمال تکنیک های قدرت بر حیات فرد به منظور افزایش توانایی ها و سودمندی اقتصادی بدن فرد و تضمین فرمانبردای سیاسی، دوم اعمال تکنیک های قدرت بر پیکر جامعه از طریق نظارت بر بهداشت، اخلاقیات، تولید مثل و اداره جمعیت این موضوع به ویژه در تاریخ جنسیت بررسی می شود. (رابینو و دریفوس: ۱۳۷۹: ۲۹).

قدرت و دانش(معرفت):

فوکو در تحلیل قدرت،کاری با اشکال سازمان یافته و متمرکز قدرت ندارد بلکه موضوع اصلی بحث او تکنیک هایی است که در نهادهای گوناگون تجسم می یابند. به سخن دیگر مسئله مورد بحث فوکو، اعمال، حوزه اجرا و اثرات قدرت است نه قبضه یا تصاحب قدرت. از دیدگاه فوکو به جای تمرکز بر انگیزه ها و منافع گروه ها یا طبقات در اعمال سلطه باید به تحلیل فرآیندهای پیچیده ای بپردازیم که از طریق آن ها افراد به عنوان آثار قدرت ابژه ساز تشکیل می شوند. قدرت شبکه ای است که همه در آن گرفتارند. افراد، مالک یا کارگزار قدرت نیستند بلکه مجرای آن اند. حقایق و خواسته ها از اثرات قدرت هستند. فرد، هم محصول قدرت و هم وسیله ای برای تشخیص و تبلور آن است.برای شناخت تاریخ،تکنیک و تاکتیک های قدرت باید از سطح فرد (و یا به گفته فوکو) از سطح "فیزیک خرد" شروع کرد. تنها پس از شناخت مکانیسم ها و تکنیک های قدرت می توان فواید اقتصادی یا سیاسی آن را دریافت: نکته مهم این که از نظر فوکو، مکانیسم های قدرت متضمن تولید ابزارهای موثر برای ایجاد و انباشت دانش هستند.مشاهده،ثبت وقایع تحقیق و بررسی فضاهایی ایجاد می کند که در درون آنها دانش شکل می گیرد. مکانیسم های قدرت مدرن در سده های هفدهم و هجدهم پیدا شدند و از طریق نظام های مراقبتی و شبکه اجبارهای مادی بر بدن ها اعمال گردیدند. فوکو این قدرت جدا را "قدرت انضباطی" می نامند.که پیدایش و اعمال آن به نحو جدایی ناپذیری با پیدایش دستگاه های خاص دانش و تکوین علوم انسانی پیوند داشته است.(رابینو و دریفوس، ۱۳۷۹: ۲۵-۲۶).

تحلیل های فوکو آشکارا بر پایه این فرض مأخوذ از نیچه استوارند که معرفت پیوند تفکیک ناپذیری با شبکه های قدرت دارد: قدرت معرفت را تولید می کند.(و نه فقط با تشویق و ترغیب به تولید معرفت، به این دلیل که معرفت به قدرت خدمت می کند.،یا با کاربست معرفت به دلیل سودمند بودن آن)، قدرت و معرفت مستقیماً بر یکدیگر دلالت می کنند، هیچ رابطه قدرتی نیست که حوزه ای از معرفت همبسته خود را ایجاد نکند، و هیچ معرفتی نیست که در آن واحد مستلزم و بانی روابط قدرت نباشد(اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۰۰).

تعامل دائمی ای که بین قدرت و دانش به خصوص در ارتباطات شفاهی وجود دارد به گونه ای است که حقیقت اساساً ناپایدار باقی می ماند. این در واقع به این معنی است که تأثیر و عملکرد قدرت ناپایدار بلکه غیرقابل پیش بینی است. این مسئله در بحث سلطه رسانه ها اهمیت دارد. واقعیت،تنها محصول قدرت تجلی یافته در بیرون نیست، بلکه یکی از پدیده های این جهان است که به شرایط و عوامل بسیاری بستگی دارد. محدودیت هایی که به اشکال مختلف ایجاد می شوند و باعث پدید آمدن واقعیت می شوند.

او در ادامه ذکر می کند که هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت و دانش لازم و ملزوم یکدیگرند. هر جا که قدرت اعمال می شود، دانش نیز تولید می شود. به عبارتی قدرت موجد و منشأ دانش و معرفت است. به طور مثال، توسعه دانش جرم شناسی در قرن نوزدهم در گرو توسعه زندان ها بودها ست. بر خلاف نگرش سنتی منفی، مخرب، فسادآور، سرکوبگرانه، محدود کننده وبازدارنده به قدرت در نگرش مدرن قدرت جنبه عقلایی تری به خود گرفته است و می تواند مثبت،مولد و موجد باشد(قلی پور، ۱۳۸۸: ۱۶۲).

وی در ادامه می نویسد: این درست است که آدم نباید ضرورتاً قرن نوزده را به انتظار می کشید تا بدین وسیله قدرت خود را با{کمک}مقداری از مشوره ها و شناخت نمایان می کرد، مختصر با گفتمان افرادی که کم و بیش به وسیله قدرت شایستگی داشتند و یا برآورده می شدند. اینکه حکام(خودمختاران)و شاهان، آموزگاران و فیلسوفان را در دور و بر خویش جمع کرده بودند و از فرزانگان و اموزگاران مشورت می گرفتند،{این همه} درست است و ریشه در قرن نوزده ندارد و اما از قرن نوزده به بعد معرفت{مبدل} به اساسنامه می شود،{به شکل} نهادگونه با قدرت معین مجهز شده است،در حوزه تقسیم کار دستی و کار روشنفکری قرن نوزده چیز جدیدی را پدید آورده است.به این معنا که معرفت مجهز شده با قدرت معین در جامعه باید کارکرد داشته باشد. به این مفهوم که این معرفت است که قدرت را در اختیار در می آورد و نه اراده خوب قدرت و یا کنجکاوی وی که به پیشواز معرفت می رود.

پس آن چه جدید است نه این واقعیت است که میان قدرت و معرفت رابطه ای وجود دارد، بلکه شکلی که قدرت در آن مادیت می یابد: آن هم به این معنا که معرفت بی واسطه با قدرت پیوند می خورد. از قرن نوزده به بعد قدرت به شکل متمرکز آن در دست حکام نیست، بلکه تقسیم می شود و آن را باید در دست تولید کنندگان و اداره کنندگان آن جستجو کرد. نشر معرفت پیوند تنگاتنگ با انتشار قدرت در شکل نظام های انضباطی دارد که به طور نمونه در مهندسی یک زندان که به مدل(Panaption) شهرت دارد، تجسم یافته است. مهندس آن جرمی بنتام، طرح زندانی را ریخت که حجره های آن یک دایره را تشکیل می دهند و در مرکز آن برج مراقبت وجود دارد. زندانبان می تواند از این برج تمامی زندانیان را تحت مراقبت گیرد. شگفت انگیز تر این که بی آن که زندانبانی در برج باشد، زندانیان خود را تحت نظارت حس می کنند. تأکید و توجه خاص فوکو به زندان تمام دید-معماری معین آن، سازماندهی فعالیت و مراقبت که توسط گروه معدودی انجام می گرفت-خواننده را نسبت به این نکته اساسی آگاه می گرداند. ممکن است گفته شود که اعمال انضباط به اقتدار محدود متخصص عملی خاص متکی است، اما نیروی انضباط به توجه کلی که ما نسبت به ارزیابی و اصلاح رفتارمان بنا بر هنجارها در زبان و در سیاست های ما جریان دارد، انحرافات توجه عموم را به خود جلب می کند و باعث نگرانی آن ها می شود(استونز، ۱۳۷۹: ۳۸۷).

نتیجه گیری:

فوکو همانند مارکس، وبر و نیچه چشم انداز نظری و سیاسی جدید درباره تحلیل قدرت ایجاد کرد که شاید بتوان آن را در قیاس با این متفکرین، حامل بنیادی ترین و عینی ترین دیدگاه تحلیلی از قدرت دانست. چشم انداز نظری بسیار درخشانی که فوکو ایجاد کرد موجب شد در وجوه گوناگون، ارتباطی موثر میان نظریه سیاسی و پژوهش های انتقادی در حوزه های علوم اجتماعی، ادبیات، مطالعات فرهنگی، انسان شناسی فرهنگی و تاریخ ایجاد شود. پژوهشگران حوزه پسا استعماری،نظریه های فمنیستی، نظریه های انتقادی نژادی، نظریه های انتقادی حقوقی و نظریه پردازان روابط بین الملل از تحلیل فوکو درباره قدرت، گفتمان و بدن بهره گرفته اند. تعبیر مشهور فوکو در این باره که "ما باید سر پادشاه را بزنیم" و از تعاریف پادشاه محور از قدرت عدول کنیم، موجب توجه جدی وی به تبارشناسی گونه های غیر مسلط و غیر حقوقی قدرت سیاسی و گشودن اشکالی از نهادهها، کنش ها، دانش ها و هویت ها در پژوهش های سیاسی شد.(Dryzek and others:75)

بر این اساس، موضع تحلیلی فوکو درباره قدرت در برابر موضعی قرار می گیرد که وی از آن به گفتمان "حقوقی-قضایی"[11]تعبیر می کند. گفتمان حقوقی- قضایی از دوره قرون وسطا رواج یافته بود و طبق آن، قدرت امری تصریح شده در چارچوب قانون در ارتباط با زبان و تعابیر حقوق و نهادهایی قانونی و نظر دولت مورد تحلیل قرار می گرفت.در این گفتمان چنین تصور می شد که قدرت از نقطه ای مرکزی اعمال می شود(حاکمیت)، شکلی منفی دارد(سرکوبگر، بازدارنده و منع کننده است) و بر اساس نوعی قرارداد که در آن تمایزی جدی میان حاکم و تابع وجود دارد، استوار است(Dean. 1994: 290)

کاربرد مفهوم "حکومتمندی[12]" از سوی فوکو جهت نشان دادن این نکته است که شکل مدرن قدرت در چارچوب دولت در قالب نهاد ها، دانش ها و کنش های انضباطی به صورتی انضمامی موجودیت می یابد و اعمال قدرت مرتبط با فرماسیون اقتصاد سیاسی، دیپلماتیک و تکنیک های نظامی و مفهوم قرن هجدهمی سیاست گذاری است(Mison, 1980:5).

مطالعات فوکو، مفهوم وبری از قدرت اداره را در استراتژی های تجسم یافته ی قدرت صنعتی گسترش داده است. بوروکرات ها نمی توانند این فرض پروسی که اهداف شان فراتر از انتقاد و مقاومت است، را داشته باشند. بوروکراسی های صنعتی از این جهت امتیاز و تقدم کمتری نسبت به بروکراسی های دولتی دارند. به همین خاطر، هر دو بوروکراسی دولتی و اقتصادی این منفعت مشترک را دارند که از ادراک قدرت و ایدئولوژی شان، به وسیله ی تبعیت آن ها از تصویر بی طرفانه ی تخصصی و فناوری انضباطی ، سیاست زدایی کنند. با این استراتژی، هر دو بوروکراسی به دنبال ایجاد اطاعت پذیری و فرمانبرداری عمومی هستند و به این طریق شهروندانی دارند که از دولت حمایت می کنند و در عوض با مقدار کمی نیروی قانونی که علیه نافرمانی های احتمالی اعمال می شود، دولت از آنها حمایت می کند.

---

[11] Juridico- Discoursive

[12] Governmentality

منابع و مآخذ:

الف. فارسی:

-اسمارت، بری-میشل فوکو(۱۳۸۵)، ترجمه:چاووشیان،جوافشانی-میشل فوکو

-استونز، راب(۱۳۷۹)، ترجمه: میردامادی، مهرداد-متفکران بزرگ جامعه شناسی

-برنز، اریک(۱۳۸۴)، میشل فوکو، ترجمه بابک احمدی، نشر ماهی، چاپ سوم.

-حاجیانی، ابراهیم و پاک سرشت، سلیمان(۱۳۸۷)، بررسی تجربی الگوهای مشروعیت سیاسی در بین طبقه متوسط شهری ایران. تحقیقات علوم اجتماعی ایران. شماره ۱، سال اول.

-دریفوس و رابینو(۱۳۸۲)، میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی

–رستمی،محمد(۱۳۸۲)؛ تحلیل گفتمان انتقادی پوشش خبری قتلهای زنجیره ای؛ پایاننامه منتشرنشده کارشناسی ارشد در رشته ارتباطات، دانشگاه تهران: دانشکده علوم اجتماعی.

-سیدمن، اسیتون(۱۳۸۸)، ترجمه: جلیلی، هادی-کشاکش آراء در جامعه شناسی

-فوکو، میشل(۱۳۸۴)، سوژه و قدرت، در دریفوس و رابینو، نشر نی.

-فوکو، میشل(۱۳۸۴) اراده به دانستن، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، نشر نی، چاپ سوم.

-فوکو، میشل و دیگران(۱۳۷۰)، قدرت فر انسانی و شر شیطانی، ویراسته استیون لوکس، ترجمه فرهنگ رجایی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

-فوکو،میشل(۱۳۷۸)، ترجمه:سرخوش،نیکو و جهاندیده،افشین، مراقبت و تنبیه(تولد زندان).

-قاضی، ابوالفضل(۱۳۸۱)، بایسته های حقوق اساسی(تهران، نشر میزان)

-قلی پور، آرین(۱۳۸۸)، جامعه شناسی سازمان ها، رویکرد جامعه شناسی به سازمان و مدیریت.

-صبوری، منوچهر(۱۳۸۸). جامعه شناسی سازمان ها(تهران، نشر شب تاب،)

-میلر، پیتر(۱۳۸۴)، سوژه، استیلا و قدرت، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، نشر نی، چاپ دوم.

- ولدبیگی، عبدالشریف(۱۳۸۹)، "بررسی مفاهیم مشروعیت و کنش از دیدگاه ماکس وبر"، ماهنامه زمانه، شماره ۹۰.

ب. خارجی:

-Dean, Mitchell(1994). Foucault obsession with west Modernity. In: Barry Smart. Michel Foucault. Vol, 2. London: Routledge.

-Dryzek, John S. and others(2006). The Oxford Handbooks of Political Science.

-Fraser, Nancy. Foucault on modern power. In: Barry smart (Ed)(1994). Michel Foucault. London: Routledge. Vol 2.

- M. Foucault, Freiheit und Selbstsorge, 12 .S ,1985 ,Frankfurt a. Main

Oxford: Oxford University Press.

-Mison, Jeff(1980). Strategies for Socialist? Foucault's conception of power. Economy & society. vol. 9.

- Weber, M. (1968); Economy and Society; New York.

ج. وب سایت:

www.sociologytwynham.com